

جلسات شرح و تفسیر

صالحیہ
سجادیہ

حجت الاسلام و المسلمین
محمد جواد حاج علی اکبری

موضوع:

دعای دهم (پناه بر خدا) / جلسه ۱

۱۳۹۳ / ۰۸ / ۲۶

■ صحیفه زبان انسان را به مناجات می‌گشاید

■ تنها جایی که باید از عدالت ترسید

■ درخواست عفو آسان از خدا

■ دو خطر بسیار مهم

۱. نادیده گرفتن گناهان

۲. عجب مخفی

■ هر که هرچه دارد، از تو دارد

■ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
رَبِّهِمْ

■ صحیفه زبان انسان را به مناجات می‌گشاید

«اللَّهُمَّ إِنِّي تَشَأُ تَعْفُ عَنَّا فَبِضْلِكَ، وَإِنْ تَشَأُ تُعَذِّبُنَا فَبِعَذْلِكَ فَسَهِّلْ لَنَا عَفْوَكَ بِمَنِّكَ، وَاجْزِنَا مِنْ عَذَابِكَ بِتَجَاوُزِكَ، فَإِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَذْلِكَ، وَلَا نَجَاةَ لِأَحَدٍ مِّنَّا دُونَ عَفْوَكَ؛ خُدايا! اگر خواهی که از ما درگذری، پس به سبب تفضل تو است و اگر خواهی که ما را عذاب کنی، پس به موجب عدل تو است. پس به آیین انعام خود عفو خویش را بی‌دریغ بما ارزانی دار و به سنت گذشت خود ما را از عذاب خویش ایمن ساز؛ زیرا ما تاب تحمل عدل تو را نداریم و بی‌مدد عفت برای احدی از ما نجاتی نیست.»

موضوع بحث دهمین دعای صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجّادیه و گزارش‌ی سریع و کوتاه از مضامین عالی این دعای نورانی است. عنوان این دعا که از جمله دعاهای امام سجّاد (علیه الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) است، در پناهندگی به پروردگار متعال است: «فِي اللَّجْلِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى» که طوری انتخاب شده

است که با متن تناسب قابل ملاحظه دارد و عنوان رسا و خوبی است. این دعا از جمله دعاهای کوتاه صحیفه‌ی نورانی است و از عنوان انتخابی آن معلوم است که در مقام مناجات با پروردگار متعال و گفتگوی با حضرت حق انشاء شده است. دعای کوتاه ولی بسیار پرجاذبه و پرمحتوا و فوق‌العاده سازنده‌ای است. انسان در مقام گفتگو با پروردگار متعال، زبانش باز شود و زبان عقل و دلش، به زبان جوارحی‌اش جاری شود، مسئله‌ی خیلی مهمی است. خیلی از ما از این امکان بسیار بزرگ و ارزشمندی که برایمان فراهم شده، استفاده نمی‌کنیم یا خیلی کم استفاده می‌کنیم. اگر به ما بگویند در طول شبانه‌روز چقدر با خدای متعال حرف می‌زنید؟ چنانچه حساب کنیم، فقط در نماز با خدا حرف می‌زنیم. گاهی که وضعیت سختی برایمان پیش بیاید، به خدا پناه می‌بریم و شروع می‌کنیم با خدای متعال حرف زدن، کمک خواستن و راز دل گفتن. اما به صورت عادی، ما واقعاً زبانمان برای سخن گفتن با حضرت حق باز نیست و در صحیفه فرصتی فراهم شده برای اینکه ما صمیمانه، با کمال آرامش و طیب خاطر این ارتباط را با خالق خودمان

و ربّمان و خالق هستی برقرار کنیم. با او حرف بزنیم، درد دل کنیم، توقع کنیم، خواسته داشته باشیم. متأسفانه این از جمله بخش‌هایی است که از آن غافل هستیم و بعدها برای انسان به حسرت عظمی تبدیل خواهد شد. وقتی پرده را کنار بزنند و بگویند چنین نعمت بزرگی در دسترس شما بود و در هر وقت و شرایط و حال و فرصتی می‌توانستید با خدای متعال حرف بزنید، مخاطبه داشته باشید، مناجات، طلب و خواسته داشته باشید و از رهگذر این گفتگو و مناجات و درخواست و دعا به چه درجاتی، مقاماتی، گشایش‌هایی، اوجی برسید، بعد معلوم شود انسان نتوانسته از این امکان که در دسترس و اختیارش بوده است استفاده کند، حسرت عظیمی خواهد برد. از چنین حسرتی به خدا پناه می‌بریم، چنین حسرتی جزء عذاب‌های خیلی سنگین است. این از ویژگی‌های صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجّادیه است که زبان انسان را برای گفتن به پروردگار متعال باز می‌کند. چیز خیلی عجیبی است، زبان خرد، زبان دل، و زبان سر شما را در یک هماهنگی با یکدیگر در پیشگاه خدای متعال باز می‌کند، به گونه‌ای که هم ادب بندگی لحاظ شده باشد، هم

آنچه که مطرح می‌شود، خواسته‌های حقیقی شما باشد و مربوط باشد به نیازهای درجه یک شما و با یک زبان برانگیزنده‌ای باشد. در چنین گفتگویی، عواطف انسان برانگیخته می‌شود و احساس ارتباط صمیمی برایش پیش می‌آید. جمع اینها با همدیگر صحیفه‌ی سجّادیه می‌شود.

■ تنها جایی که باید از عدالت ترسید

دعای دهم صحیفه، دعای خیلی جذابی است؛ از همین باب که انسان می‌خواهد با خدای متعال حرف بزند و نیازهای اصلی خود را در کمال ادب و در اوج صمیمیت بیان کند. «اللَّهُمَّ إِنِّي تَشَأُ تَعْفُ عَنَّا فَبِضْلِكَ، وَإِنْ تَشَأُ تُعَذِّبُنَا فَبِعَذْلِكَ». خطاب به پروردگار متعال است؛ آن هم با اسم جمع. «اللَّهُمَّ»، مقام جمع‌الجمع است الله (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى) و خطاب خیلی بزرگی است. وقتی می‌گویید «يَا اللَّهُ»، یا تعبیر می‌کنید به «اللَّهُمَّ»، خدای متعال را در یک خطاب باهمه‌ی اسمائش مورد خطاب قرار می‌دهید. «إِنْ تَشَأُ تَعْفُ عَنَّا فَبِضْلِكَ»، این جمله خیلی لطیف است. امام می‌فرماید: خدایا! اگر بخواهی ببخشی، از سر

فضلت است و اگر بخواهی عذاب کنی، به عدل رفتار کرده‌ای: «وَإِنْ تَشَاءُ تُعَذِّبُنَا فَبِعَدْلِكَ». ببخش بدون هیچ استحقاقی از سوی پروردگار متعال است. اگر باب استحقاق پیش بیاید، همان عدل است که در بخش دوم قرار می‌گیرد و در آنجا هیچ نجاتی برای کسی وجود ندارد و در باب محاسبه هلاکت همه قطعی است. اگر خدای متعال بخواهد بنده‌اش را مجازات کند، مجازات الهی بر اساس عدل است و از قبیل تشفی خاطر و مجازات‌های اعتباری نیست؛ بلکه بر اساس خود عمل است. اعمال ما است که این مجازات‌ها را باعث می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: «هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ»^۱ این است آنچه برای خود اندوختید». به شخص می‌گویند که این همان بساطی است که خودت تهیه کردی، این آتشی است که خودت روشن کردی. عین کاری که ما انجام داده‌ایم، با ما روبه‌رو خواهد شد؛ چنان‌که قرآن از قول گنهکاران می‌فرماید: «مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا، وَلَا يَظْلَمُ رُبُّكَ أَحَدًا»^۲ این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده

است و آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند و پروردگار تو به هیچ‌کس ستم روا نمی‌دارد». عین کاری که شخص کرده است، در برابرش قرار می‌گیرد و خدای متعال به کسی ظلم نمی‌کند. آن عمل انسان اگر عمل غیر صحیح باشد، عمل ناصالح باشد، گناه باشد، انسان عقوبت می‌شود. خود مواجه شدن با آن عمل برای انسان نوعی عذاب و عقوبت محسوب می‌شود. مواجه ما با کارهایمان عین عدالت است و در قیامت سر سوزنی به کسی ظلم نمی‌شود: «وَلَا يَظْلُمُونَ فَتِيلاً»^۳ و به قدر نخک هسته خرمایی به آنها ستم نمی‌شود». در آن محاسبه که انسان با مشیت الهی روبه‌رو شود که عین عدالت است، آنجا ما یک حرف بالاتری هم داریم، حرف بالاتر این است که نفروندند اگر با عدالت با ما رفتار کنی و ما گنهکار باشیم، هلاک می‌شویم. اینکه مسلم است، اگر گناه کسی را حساب کنند، فاتحه‌اش خوانده است. آنهایی که اهل دقت هستند، از کلمات اولیاء خدا و صحیفه‌ی مبارکه و نمونه‌های دیگر این چنین برداشت می‌کنند که هلاکت ما در عدل خداوند است؛ چنان‌که فرمودند: «عَدْلُكَ مُهْلِكِي»^۴ عدالت تو هلاک‌کننده من است». این جمله با

این فرض است که ما تمام کارهایمان طبق برنامه‌ریزی صحیح انجام شده باشد. اگر در معادلات غیر صحیح، انسان نماز هم خوانده باشد، همه‌اش سیئات است و حسناتی در آن نیست. آن روزه‌ای که ما گرفتیم جزء سیئات می‌رود. تمام اعمال ما همین‌طور است. این قدر اشکال به ظاهر و باطن و ریشه و نیتش وارد است که جزء سیئات محسوب می‌شوند. انسان باید از آنها استغفار کند. فرض کنیم کسی عمل صالح خالص مقبول انجام داده باشد. عمل صالح خالص، انگیزه و ریشه‌اش درست است، حُسن فاعلی دارد، حُسن فعلی هم دارد. حال چنین کسی اگر در درگاه الهی بگوید: خدایا با من با عدالت حساب کن، هلاک می‌شود؛ بقیه که تکلیفشان روشن است. اگر بخواهند عمل صالح خالص را با او محاسبه کنند، می‌گویند: آنچه را انجام دادی، در برابر آنچه دریافت کردی، حساب می‌کنیم. در این صورت مشخص است که عملی که انسان انجام داده، در برابر آنچه دریافت داشته، هیچ است. مقدمه‌ی مناجات عرفه‌ی امام حسین (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام) خیلی فوق‌العاده است. البته کل مناجات عرفه همین‌طور است، منتها مقدمه‌اش یک زاویه‌ی دید

و یک افق‌گشایی خاصی دارد. اولیاء خدا در ذهن و دل شما تصرف می‌کنند و افقی پیش‌روی شما باز می‌کنند که فوق‌العاده مهم است. جمع‌بندی آنجا این است که من می‌خواهم در مقام انجام عمل صالح و به مرتب‌شکر برسم، می‌خواهم شکر نعمت تو را به جای بیاورم؛ منتها با محاسبه‌ی خیلی روشن، به این نتیجه رسیدم که اگر بخواهم در مقام شکر تو قرار بگیرم، تمام دهر را، همه‌ی روزگار را از اول خلقت تا آخرش، اگر زنده باشم و همه‌اش هم در سجده باشم و همه‌ی آن سجده فقط برای شکر یک نعمت از مجموعه‌ی نعمت‌های تو باشد، آن فرصت تمام می‌شود و آن سجده به انجام می‌رسد و دهر و روزگار تمام می‌شود؛ اما من شکر آن یک نعمت را هم نمی‌توانم به جا بیاورم. این قضیه درباره‌ی فقط یک نعمت است! اگر باب نعمت باز شود، آنجا چه باید گفت؟! درحالی‌که قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»^۵ اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید». اگر بنا باشد تعداد سلول‌های بدن خودتان را شمارش کنید، سیصد هزار سال وقت می‌خواهید. بدن شما حدوداً ده میلیون میلیارد سلول دارد و حساب کرده‌اند

اگر کسی بخواهد فقط این عدد را شمارش کند، سیصد هزار سال وقت لازم دارد.

به این ترتیب «عَذْلَكَ مُهْلِكِي»، اگر پای عدل وسط بیاید، هلاکت قطعی است. برای چه کسی؟ برای صالح خالص، بقیه که تکلیفشان معلوم است. در شرایط عادی، کافی است که فقط یکی از گناهان را محاسبه کنند! کارمان تمام است. یک راه بیشتر نداریم - راه دومی وجود ندارد - و آن راه این است که انسان خودش را به عفو الهی برساند و عفو خدای متعال مبتنی بر فضل است. بخشش بی‌استحقاق یک‌طرفه، فضل می‌شود؛ خدای متعال هم در قرآن کریم خیال همه را راحت کرد و فرمود: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا لَمِنَ الْخَاسِرِينَ» و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما پاک نمی‌شد. اگر فضل خدای متعال نباشد از نبی مرسَل گرفته تا شخص عادی، هیچ کس نجات پیدا نمی‌کند.

درخواست عفو آسان از خدا

امام (عَلَيْهِ السَّلَام) دعا را با لطافت تعبیر و ادب بندگی شروع می‌کنند و می‌فرمایند: «اللَّهُمَّ إِنَّ تَشَأْ تُعْفُ

عَنَّا فَبِفَضْلِكَ»، اگر بخواهی ببخشی، از فضلَت است، اگر بخواهی عذاب کنی، عدلت است. اما من از تو چه می‌خواهم؟ فرمود: «فَسَهِّلْ لَنَا عَفْوَكَ بِمَنِّكَ»، بر من مَنّت بگذار، عفو تو را برای من آسان کن. اینجا نکته‌ی خیلی دقیقی در کلمه‌ی «سَهِّلْ» نهفته است. «فَسَهِّلْ»، یعنی من و ما، یعنی نوع ما، راهی جز عفو تو نداریم، چون سمت عدلت بیاید، تکلیف همه مشخص است، هلاکت و عذاب است. پس ما یک راه بیشتر نداریم که عفو است. «مَنِّكَ» یعنی به نعمت خاصّت و به عنایت ویژه‌ی تو، من از تو عفو آسانت را می‌خواهم. این توقع من است. چون عفو می‌تواند عفو سخت باشد. عفو سخت برای خودش فهرستی دارد، مثلاً بگویند شما فعلاً هزار سال اینجا تشریف داشته باشید، بعد بخشیده می‌شوید. قرآن تعبیر «أَحْقَاب» را دارد؛ یعنی مدتی تعلیقی باشید، تا بعد از شما گذشت می‌شود. شاید عذاب هم نکنند و فقط معطل کنند؛ همین هم نوعی عذاب است. یک مدل دیگر از عفو صعب این است، انسان را پای حساب بیاورند، بعد اشکالات را به تو بگویند و به تو نشان دهند و بگویند: «إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»؛ نامه‌ات را

بخوان. کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی». حالا بگو بینم من با تو چه کار کنم؟ این را به رُخت بکشد، فرشته‌ها آنجا باشند، دوستان خدا آنجا باشند، انبیاء آنجا باشند، البته بعد بگویند حالا می‌بخشمت، تو هم سرت را زیر بیندازی و به تعبیر خودمان ذوب شوی. این عفو سخت است. «فَلَا تَقْضِ حِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُءُوسِ الْأَشْهَادِ»؛ مرا در روز رستاخیز نیز در حضور مردم رسوا مفرما». فرض کنیم فرشته‌ها هم نباشند، اولیائت هم نباشند، من با خودت روبه‌رو شوم و خرابکاری‌هایم را به رُخ من بکشی، این عفو سخت است. من عفو آسانت را می‌خواهم. این تعبیر بسیار دقیق است. گاهی دوستانی که صحیفه را ترجمه یا شرح کرده‌اند، از اینجا رد شده و به آن اعتنایی نمی‌کنند. «سَهِّلْ لَنَا عَفْوَكَ» یعنی چه؟ در تعبیر «سَهِّلْ» لطافت است. من که جز عفو تو راهی ندارم، اصلاً به چیز دیگری فکر نمی‌کنم. اما حالا عفوی از تو می‌خواهم که در آن آبرویم حفظ شود، گناهم به رُخم کشیده نشود، کسی باخبر نشود، این‌طور مرا ببخش که عفو کریمانه و جلیل است. کسانی که لطیف هستند، در مقام دعا می‌گویند: خدایا تو وقتی از پیامبرت و بنده‌های

صالحت توقع می‌کنی، می‌گویی: «فَأَصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»؛ پس گذشت کن، گذشت کردنی نیکو». خدایا، تو که از بنده‌ی صالحت این‌طور توقع داری، با ما هم این‌طور حساب کن؛ پس «فَسَهِّلْ لَنَا عَفْوَكَ بِمَنِّكَ، وَ اجْزِنَا مِنْ عَذَابِكَ بِتَجَاوُزِكَ»، با این گذشتت، ما را از عذابت پناه ده؛ چون در ما معرضش هستیم. «فَإِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَذْلِكَ»، ما طاقت عدل تو را نداریم. «وَلَا نَجَاةَ لِأَحَدٍ مِّنَّا دُونَ عَفْوِكَ»، احدی از ما، طبق همان قاعده‌ی عام، جز از طریق عفو تو راه نجات و چاره‌ی دیگری نداریم.

دو خطر بسیار مهم

۱. نادیده گرفتن گناهان

در اینجا به دو نکته‌ی مهم اشاره می‌کنیم که مرتبط با بحث است. انسان باید هرچه زودتر خود را به این نقطه برساند که بدانند هیچ راه نجاتی جز عفو خداوند ندارد. هیچ راه دیگری نداریم، فقط و فقط یک راه است. روی این جمله تأکید می‌کنیم؛ زیرا اگر بخواهد بازگشایی شود، طول می‌کشد، لذا فقط سر بسته اشاره می‌کنیم. ما در پس پرده‌ی ذهنمان، گرفتار مصیبت‌هایی هستیم و موج خوددوستی داخلی داریم که

خرابکاری‌های ما را از نگاه ما پنهان و کوچک می‌کند. به همین علت حالت توبه و سوز و گدازی که در مقام توبه نیاز داریم، در ما شکل نمی‌گیرد. اگر انسان متوجه می‌شد چه بلایی به سر خودش آورده است، فقط با یک گناه کافی بود که همه‌ی عمرش را بسوزد، نیاز به دومی و سومی و بعدی نیست.

۲. عجب مخفی

نکته‌ی دوم که شاید خطرناک‌تر از نکته‌ی اول است، این است که ما توفیقات و نعمت‌های الهی را به خودمان نسبت می‌دهیم؛ لذا یک عجب مخفی - اگر نگوئیم آشکار - در ما شکل می‌گیرد. مثلاً می‌گوییم من بودم که کار نیکی را انجام دادم، من بودم که سحر بلند شدم، من بودم که احسانی را انجام دادم، کسی را کمک کردم، آبرویی را حفظ کردم و ... این عجب، مخفی است، پشت صحنه است، خیلی ظریف است، مثل مورچه‌ی سیاه در شب سیاه، روی سنگ سیاه است. در مورد آشکارش سخن نمی‌گوییم. در مورد آشکارش باید دنبال درمانش برویم. بنابراین انسان ته دلش این است که اگر خدای متعال بخواهد اعمال ما را حساب کند، اگر گناهی داشته باشیم، چون کوچک

هستند، آنها را ندیده می‌گیرد. «وَلَا نَجَاةَ لِأَحَدٍ مِّنَّا دُونَ عَفْوِكَ»، این در پاسخ به آیه ۲۱ سوره‌ی مبارکه‌ی نور است که آن را بیان کردیم. آنجا گفت هیچ‌کس از شما به سر منزل مقصود نمی‌رسد، مگر با فضل خداوند. اینجا فضل در عفو تجلی می‌کند. چون عفو الهی جلوه‌ی ویژه‌ی فضل الهی است. در پاسخ به آن آیه، شما می‌گویید: «وَلَا نَجَاةَ لِأَحَدٍ مِّنَّا دُونَ عَفْوِكَ»، غیر از عفو تو احدی از ما نجات پیدا نمی‌کنیم. اگر کسی به این حال برسد و به زبان و قدم صدق در او تبدیل به مقام شود، نجات پیدا می‌کند.

جمله‌ی بعدی در مخاطبه‌ی با پروردگار و گفتگو با حضرت حق یک باب فوق‌العاده مهمی است. امام می‌گوید: «يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ»، من دیدم که ترجمه‌ها «يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ» را «ای بی‌نیازترین بی‌نیازان» معنا کرده‌اند. حال آنکه «ای بی‌نیازترین بی‌نیازان» به عربی «يَا مُغْنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ» شود. یعنی بی‌نیازهایی در این عالم هستند، تو از همه‌ی آنها بی‌نیازتری. این‌طور ترجمه را باید خیلی تسامح کنیم تا درستش کنیم. ترجمه درست این چنین است: ای غنابخش بهره‌مندان، بدین معنی که هر کسی در این عالم بهره‌ای دارد، از

تو دارد. اگر دارایی در این عالم وجود دارد و کسی می‌شود غنی که جمعش اغنیاء می‌شود، همه از خزانة‌ی لطف و کرم و غنای تو است. اگر حتی در لغت به نتیجه نرسیم، فراتر از لغت معنا است که به ما چنین دستوری می‌دهد که این‌طور ترجمه کنیم. اگر این قاعده را بفهمید، در سایر موارد نیز ترجمه دقیقی خواهید داشت. مثلاً می‌توانید «يَا أَرْحَمَ الرَّحِمِينَ» را خوب معنی می‌کنید. چون آنجا هم در ترجمه‌های غیردقیق می‌گویند راحم در این عالم هست، تو در بین آنها مهربان‌تر از مهربانان دیگر هستی. تمام آن کسانی که در این عالم مهربانی دارند، شعبه‌های مهر تو را آشکار می‌کنند. این‌طور باید معنی کرد. بنابراین در تمام این ترجمه‌ها دست ببرید و درستش کنید. پس معنای «يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ» می‌شود: «ای بی‌نیازکننده‌ی بی‌نیازان». کلمه‌ی بی‌نیاز اینجا شاید، ای بهره‌بخش و بهره‌ده و بهره‌مندکننده‌ی همه‌ی بهره‌مندهای عالم نیز معنی شود. هر کسی چیزی دارد، از تو دارد و از تو بهره‌مند شده است؛ چون قیوم هستی، وجودت از خودت است، متکی به ذات هستی و حَیُّ قیوم هستی؛ لذا غنی مطلق هستی.

هر که هر چه دارد، از تو دارد

ادامه‌اش جالب است، پس من به غنای مطلق تو توجه پیدا کردم، هر چه که هست و هر کسی چیزی دارد، مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، از تو دارد. غنی فقط تو هستی. آنهایی که اغنیاء هستند، در حقیقت فقرا هستند. پس ما وقتی نگاهمان توحیدی شد، «يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ» را هم درست معنی کردیم، معنایش این خواهد شد که هر که هر چه دارد - یعنی فرض می‌کنیم چیزی دارند - از تو دارد و همه فقیر تو هستند. حالا اینجا در قالب دعا می‌آید، چقدر لطیف می‌شود: «يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ، هَا، نَحْنُ عَبَادُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ»، یعنی همه‌ی ما، هر چه که هستیم، فقرای در پیشگاه تو هستیم. اگر کسی هم سهمی از وجود، از جلوه‌های وجود و شئونش دارد، همه و همه از تو است. «هَّا»، در مقام تنبیه مخاطب است. وقتی می‌گوییم «هَّا» توجه مخاطب را جلب می‌کنیم و غفلت را از او دور می‌کنیم. وقتی من به شما می‌گویم «هَّا»، در لغت عرب یعنی توجه کنید و از غفلت بیرون بیایید. این آداب وقتی در مقام گفتگوی با حضرت حق می‌آیند، وارد یک فضای دیگری می‌شوند. ترجمه‌ی دعا تخصص خیلی عجیبی می‌خواهد.

با کلمات و عبارات عادی نمی‌شود دعاها را ترجمه کرد.

اینجا این «ها» دو معنی پیدا می‌کند. امام می‌گوید: «يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ، هَا، نَحْنُ»، بعدش هم می‌گوید: «نَحْنُ عِبَادُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ»، یعنی من دوباره خودم را در پیشگاه تو بیدار و احضار می‌کنم. این یک‌جور احضار و تنبیه است، اما تنبیه مخاطب نیست، تنبیه خودم است و در مقام احضار خودم است.

معنای دیگرش هم طلب عنایت است؛ مثل همان «اللَّهُمَّ» یا «يَا اللَّهُ» است. حال این هم همان باب خطاب است. خدای متعال را دوباره صدا می‌زنیم. کلمه «ها» در اینجا همان «يَا اللَّهُ» است که به صورت اختصار تکرار می‌شود. «نَحْنُ عِبَادُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ»، ما همه عبد و بنده‌های تو هستیم. وقتی کلمه «عِبَادُكَ» ذیل «غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ» قرار می‌گیرد، یعنی «فُقَرَاءَ»، ما فقرا را پیشگاه تو هستیم و هیچ نداریم.

گفتیم یک عجب مستور در وجود ما هست؛ توهمات از این قبیل که شخص برای خودش در دستگاه الهی حیثی قائل است. این جمله پرده‌ها را کنار می‌زند. جمله‌ی بعدی در همین قسمت غوغا می‌کند. من که هستم؟ «وَأَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ؛ و من از همه

محتاج‌تر». در بین عباد تو که همه گدای تو هستند، من از همه گداتر و نیازمندتر هستم.

جمله «وَأَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ» یک معنای مرتبط با ولی الهی هم دارد. بر این اساس که سرمایه‌ی ما در ارتباط با خدای متعال فقر ما است. هر که فقیرتر است، بالاتر و بهره‌مندتر است؛ بنابراین «أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ» ولی کامل می‌شود. امام سجّاد (علیه السلام) «وَأَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ» برای رتبه‌ی خودشان انشاء می‌کنند که تعبیر، تعبیر حقیقی است. آن وقتی که امام سجّاد (علیه السلام) این مطلب را می‌گفتند، روی کوهی خاک، فقیرتر از او در پیشگاه حضرت حق کسی نبوده است. چون رتبه‌ی انسان بر اساس فقر او است، غنایش، یعنی بهره‌مندی او در این دستگاه نیز بر اساس فقر او است و هنر انسان به توسعه‌ی فقر است. هر چه بتوانی فقیرتر شوی، بهره‌مندتر می‌شوی. کسی از همه بهره‌مندتر است که در پیشگاه خدای متعال از همه فقیرتر است. «وَأَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ»، این معنا در ارتباط با ولی کامل است.

این معنای حقیقی این فراز است. اگر بخواهیم تعلیمی معنا کنیم، معنای آن متفاوت می‌شود؛ یعنی در فهرست

بدکاران، گرفتاران و آنهایی که باید جواب تو را بدهند، آنهایی که باید بروند پای محاسبه، آن کسی که از همه بیشتر به عفو تو نیازمند است، من هستم. امام سجّاد (علیه السلام) در حدیثی فرمودند که افراد یا از تو بزرگ‌تر هستند یا کوچک‌تر یا هم‌سن تو هستند. آن کسی که از تو بزرگ‌تر است، خدمات و عباداتش از تو بیشتر است. آن کسی که از تو کوچک‌تر است، گناهانش از تو کمتر است. اما آن کسی که هم‌سن و سال تو است؛ تو از خرابکاری‌های خودت باخبر هستی، اما درباره‌ی او خبری نداری؛ بنابراین در هر صورت وضع تو از همه خراب‌تر است. طبق این قاعده حضرت فرمودند با هر کس در این عالم روبه‌رو شدی، وضعش از تو بهتر است. خیلی مکتب‌سازنده‌ای است، ساده می‌سازد، بار می‌آورد و ظرفیت می‌دهد.

در مناجات عرفه - البته قطعه‌ی ضمیمه آن - این چنین خدا را می‌خوانیم: «اللّٰهِي اَنَا الْفَقِيرُ فِي غِيَابِ فَكَيْفَ لَا اَكُونُ فَقِيْرًا فِي فَقْرِي، اَنَا الْجَاهِلُ فِي عِلْمِي فَكَيْفَ لَا اَكُونُ جَهْلًا فِي جَهْلِي»؛ خدایا من در حال توانگری نیازمندم [و فقر ذاتی دارم]؛ پس چگونه در حال نداری نیازمند [تو] نباشم؟ معبود! من

در حال دانایی‌ام نادانم؛ پس چگونه در حال جهلم نادان باشم؟. بعضی‌ها بر اساس مباحثات دقیق می‌خواستند بگویند این قسمت ساخته‌ی بعضی از بزرگان است و به امام حسین (علیه السلام) منسوب است و ادامه‌ی دعای امام حسین در روز عرفه در آن محل قلبی تمام می‌شود. یک روز محضر رهبر حکیم و عارفان یک گفتگوی خصوصی بود. ایشان نظر مبارکشان تا آن زمان، چند سال پیش این بود که این قسمت منسوب به امام حسین (علیه السلام) است و جزء دعای عرفه نیست. اما امام راحل عظیم الشان بر اساس بعضی از جملاتی که از این قطعه‌ی اخیر می‌خوانند، آن را به حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) نسبت می‌دادند و به نظر می‌رسد که نظر مبارکشان این بوده است که اینها ادامه‌ی مناجات عرفه است.

■ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَاعَبْدِ اللّٰهِ

در مسیر مکه، اطرافیان امام حسین (علیه الصلاة والسلام) چندجا از حضرت شنیدند که آن حضرت سخن از یحیی پیامبر به میان می‌آوردند. در جایی فرمودند: «وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَيَّ اللّٰهُ اَنْ رَأَسَ يَحْيَى بِنَ زَكَرِيَّا اَهْدَى اِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي اِسْرَائِيْلَ»؛ در

پستی دنیا همین بس که سر بریده‌ی یحیی (علیه السلام) را برای ستمگری از ستمگران بنی اسرائیل هدیه بردند. شهادت آن حضرت به این کیفیت بود که سر مبارکش را از بدنش جدا کردند، سپس این سر را در طبقی قرار دادند و برای زن بدکاره‌ای از بدکاره‌های بنی اسرائیل فرستادند. سیدالشهدا از آینده خودشان خبر می‌دهند؛ به همین علت از یحیی صحبت می‌کنند؛ اما کسی حاضر نبود قبول و باور کند. کسانی که این جملات را می‌شنیدند، می‌دانستند که مطلب چیست و برای یحیی چه اتفاقی افتاد؛ اما به روی خودشان نمی‌آوردند. سرانجام عصر عاشورا این طور شد.

در زیارت ناحیه‌ی مقدسه حضرت ولی عصر فرمودند: وقتی ذوالجناح برگشت، اهل حرم از خیمه‌ها بیرون آمدند و شروع کردند به فریاد کشیدن: «وَأُمِّحَمَّدًا! وَأَعْلِيًّا! وَحَسَنًا!» صحنه‌ی خیلی عجیبی شد. وقتی این شرایط اتفاق افتاد، صحنه‌ی دیگری در گوشه‌ای از میدان جنگ در حال وقوع بود. آن اتفاق این بود: «وَالشُّمْرُ جَالِسٌ عَلٰی صَدْرِكَ، مُوَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلٰی نَحْرِكَ!»^{۱۲} شمر روی سینه تو نشسته بود و شمشیرش را به حنجر تو فرو برد. بعد از این زینب (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا) نگاه کرد، دید

نیزه‌ای به آسمان برداشته شد. بر فراز این نیزه چه خبر بود؟ «سری به نیزه بلند است در برابر زینب، خدا کند که نباشد سر برادر زینب». از این به بعد ماجرا، ماجرای سر سیدالشهدا (عَلَيْهِ السَّلَام) می‌شود. یک‌جا خبر می‌گیرید، در تنور خولی است؛ یک‌جا خبر می‌گیرید، در دست رجاله‌ها، از این دست به آن دست می‌شود؛ یک‌جا خبر می‌گیرید، کنار دیر راهب و بر فراز نیزه است؛ یک‌جا خبر می‌گیرید، در مجلس ابن زیاد است؛ بعدها خبر می‌گیرید، در کُوچه و بازار، به او اشاره می‌کنند و به یکدیگر نشان می‌دهند. اگر این مقدار بود، قابل تحمل بود. یک‌جای دیگر خبر می‌گیرید، به سمتش سنگ پرائی می‌شود، جسارت می‌شود، اهانت می‌شود؛ یک‌جای دیگر خبر می‌گیرید، در مجلس یزید ملعون، نانجیب با چوبی که در دست دارد، در برابر چشمان زینب و زین العابدین (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا)، در برابر خانم‌های داغ دیده، در برابر فرزندان حضرت، جسارت می‌کند. یک نفر تحملش تمام شد، برخاست و فریاد زد: دست بردار نانجیب، به خدا قسم خودم دیدم بارها و بارها پیامبر بر این لب و دندان بوسه می‌زد.



منابع و مأخذ:

۱. توبه: ۳۵.
۲. کهف: ۴۹.
۳. اسراء: ۷۱.
۴. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه.
۵. ابراهیم: ۳۴.
۶. نور: ۲۱.
۷. اسراء: ۱۴.
۸. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
۹. حجر: ۸۵.
۱۰. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه.
۱۱. شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۷۴.
۱۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۲.



افوغها؛ درنگی بر مسئله‌تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir | سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها، از نماز مغرب و عشاء



تهران، خیابان سرچشمه
مجمع فرهنگی **شهدای** هفتم تیر